هو العلیم

اهمیت مساله حسن ظنّ به برادر مومن

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۳ - مجلس پانزدهم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّي اللهُ عَلَي سيّدنا و نبيّنا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
و علي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعينَ

وَ يقينی بِمَعْرِفَتِکَ مِنّي أن لَا رَبَّ لِي غَيْرُکَ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَکَ لَا شَرِيکَ لَکَ اللَهمَّ أَنْتَ الْقَائِلُ وَ قَوْلُکَ حَقٌّ وَ وَعْدُکَ صِدْقٌ: ﴿وَ سْئَلُوا اَللّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾[1] ﴿إِنَّ اَللّهَ کانَ بِکُمْ رَحِيماً﴾[2]

این مطالبی که من در اینجا مورد درخواست از تو قرار دادم و حاجات خودم را به سوی تو آوردم به واسطه‌ی یقینی است که به معرفت تو دارم از جانب خود یعنی می‌دانم که تو شناختت به من چگونه است و چه برداشتی از من داری و می‌دانی که در ضمیر من این است که **أن لَا رَبَّ لِي غَيْرُکَ** غیر از تو پروردگاری برای من نیست این را تو از من می‌دانی می‌دانی حال من این است فکر من این است در قلب من فقط این مسئله خطور می‌کند **وَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ** و هیچ خدایی نیست معبودی نیست، مُؤثّری نیست، ذی وجودی نیست مگر تو **وَحْدَکَ لَا شَرِيکَ لَکَ** خدایا تو یکتا هستی و در وجود خود و در وحدت خود ندّ و نظیری نداری در وحدت ندّ و نظیر نداری شریک برای تو نیست **اللَهمَّ أَنْتَ الْقَائِلُ وَ قَوْلُکَ حَقٌّ** خدایا تو خودت گفتی و کلام تو حق است و وعده‌ای که می‌دهی صدق است **أَنْتَ الْقَائِلُ** خودت این حرف را زدی این حرف را ما نگفتیم خودت گفتی، چه گفتی؟ ﴿وَ سْئَلُوا اَللّهَ مِنْ فَضْلِهِ ﴾﴿إِنَّ اَللّهَ کانَ بِکُمْ رَحِيماً ﴾ خودت آمدی گفتی که از خدا بخواهید از فضل خدا بخواهید از فضل خدا سؤال کنید از بخشش و جود او طلب کنید خودت این حرف را زدی خداوند به شما رحیم است رحیم و عطوف است.

خب در اینجا حضرت مطالبی دارند یکی اینکه می‌فرمایند **بمعرفتک منی** حضرت می‌فرمایند من یقین دارم [و] قطعاً می‌دانم که شناخت تو از من این‌طوری است تو نسبت به من این شناخت را داری و من نسبت به این مسئله این اعتقاد را دارم چون شناختی که انسان نسبت به افراد دارد این شناخت‌ها گاهی اوقات شناخت چپکی است یعنی انسان بر اساس ذهنیات خودش تحمیل یک عقیده‌ای را به دیگران می‌کند شما این‌طور هستید شما آن جور هستید حالا طرف اینجور نیست‌ها! چرا می‌گوید شما این‌طور هستید؟ به خاطر اینکه ذهنیات خودش را نسبت به یک شخص صحیح می‌پندارد.

---

[1] سوره نساء (٤) آیه ٣٢.

[2] سوره نساء (٤) آیه ٢٩.

چقدر این مسئله مهم است که انسان نسبت به برادر مؤمنش حُسن نیّت داشته باشد حالا اصلاً در مخیّله‌ی آن شخص این مسئله خطور نکرده است می‌گوید این کاری که شما انجام داده‌اید به خاطر این قضیه بوده است به خاطر این مسئله بوده است و بعد می‌آید بر این اساس، برنامه می‌چیند بر این اساس، ترتیب اثر می‌دهد بر این اساس می‌آید کار و جریان زندگیش را قرار می‌دهد بر این اساس می‌آید ارتباطش را با افراد قرار می‌دهد همه رو کشک و رو هوا، همه رو هوا چون اصل مسئله و پایه‌ی مسئله اشتباه است دیگر این بنا تا ثریا هم اشتباه می‌رود دیگر تا بالا.

یک وقت یک مطلبی پیدا شده بود، یک قضیه‌ای بین دو نفر بود که ما هم در جریان بودیم یک شخصی کاری انجام داده بود که در نظر او خب این کار یک برداشتی داشت آن فرد از این قضیه خبردار و مطلع شد او یک برداشت دیگری از این قضیه کرد و چه در دل این پیدا شد خدا می‌داند! یک نامه‌ای یک نفر نوشته بود برای یک شخصی و آن شخص چون دیده بود این نامه بسیار نامه‌ی زشت است و اگر کسی این نامه را بخواهد بخواند برای این ممکن است مسئله پیدا بشود این نامه را پاره کرده بود که دست کسی نیفتد انداخته بود دور که دست کسی نیفتد خب بسیار خب از مضمون این نامه آن شخص مطلع شده بود و بعد هم نامه را پاره کرده بود و ریخته بود دور که یک وقت دست کسی نیفتد بالأخره برای این شخص خوب نیست زشت است بگویند یک همچین مطلبی را نوشته است یک همچین قضیه‌ای را آمده است مثلاً تذکر داده است یک همچین مطلبی را آمده گفته، چطور ممکن است.

بعد این مطلب را او رفته بود ـ حالا نمی‌بایست بگوید اما خب در این حال رفته بود به یک نفر گفته بود ـ گفته بود که این مسئله به این کیفیت است آن نامه را پاره کرده است که خلاصه اصلاً اثری نماند، او رفته بود این قضیه را برای آن شخصی که نامه را نوشته [بود] تعریف کرده [بود] خدا می‌داند چه بساطی بر او شده بود! این به من اهانت کرده است این به من چه کرده است! نامه... حالا این چه نیتی داشته و او چه برداشتی کرده است! عجیب است ها، اصلاً با خودش حتّی یک کلمه هم نگفته است که این قضیه شاید یک وجه حسن و صحتی داشته باشد، یک احتمال، حالا صبر کنید وقتی او را می‌بینیم ازش می‌پرسیم که شما این کار را انجام دادید به چه دلیل بوده است؟ حتّی این یک احتمال را هم در ذهنش خطور نداده است و بعد شروع کرده است در ذهن خودش این قضیه را پروراندن در جهت معکوس و در جهت خلاف، بعد هم نفس است دیگر، نفس می‌آید شروع می‌کند یک مطلبی را که می‌آید توی ذهن، هی می‌پروراند آرام که نمی‌نشیند این جناب نفس بزرگوار بنده و سرکار، همه‌مان، این آرام نمی‌نشیند آقا، گفت:«آرامش ما در عَدَم ماست»ای کاش حالا که آرام نمی‌نشیند در جهت صِحت آرام نَشیند در جهت صَلاح آرام نَشیند، می‌آید در جهت خلاف آرام نمی‌نشیند هِی شروع می‌کند می‌پروراند پس آن کاری هم که کرد به خاطر همین بوده، آقا پس آن کار را هم که کرد حالا

فهمیدم آن هم به خاطر همین بوده، آقا پس آن کار را هم که کرد حالا فهمیدم آن هم به خاطر همین قضیه بوده است، یک به یک کارها و برنامه‌ها را می‌آورد بر این مسئله منطبق می‌کند در حالتی که یک در هزار اصلاً این وجود خارجی نداشته است حالا ما بیائیم یک جای احتمال بگذاریم در کارهایمان، یک جای احتمال در قضیه بگذاریم که این کاری که این بیچاره دارد انجام می‌دهد حمل به صحت کنیم این یک جای درستی ممکن است داشته باشد یک جای صحتی ممکن است داشته باشد چرا همه‌اش مسیر را به این طرف و آن طرف می‌کشانید؟

و نظایر این قضایا الی ماشاءاللَه. تمام مسائلی که در دنیا اتفاق می‌افتد اگر نگوییم صددرصد نود و هشت درصد بر اساس سوء ظن و بر اساس عدم ابقاء احتمال صحت در نفس انسان است که انسان این حالتی را که می‌شنود این مطلبی را که احساس می‌کند هیچ حمل به صِحت در آن نمی‌کند هیچ جای صحت در آن نمی‌گذارد تا این حرف را زد نخیر این به خاطر این بوده است آن به خاطر... آقا خب دو قدم برو سؤال کن طوریت نمی‌شود که! برو یک مطلب را بپرس، بپرس، خودش هرچه گفت خب بپذیر دیگر. هان! فوقش می‌گوید آقا من گفتم اشتباه کردم دیگر، یا می‌گوید نه آقا من این حرف را زدم و نیّتم این بوده است و درست هم بوده است آن وقت خودت هر تصمیمی خواستی بگیر یا بگذر و عفو کن یا بنا بر تشخیص و مصلحت خودت آن تصمیم مقتضی را اتخاذ کن اما اینکه یک حرف به گوش من برسد من هم آن شخص را ندیدم بعد روی این حرفی که او نقل کرده است لعله اینکه ناقل اشتباه نقل کرده است روی حرفی که ناقل آمده نقل کرده من بیایم روی آن حرف چه کنم؟ شروع کنم ترتیب اثر دادن و قضایا را یک به یک بار کردن و نتیجه گرفتن و عکس‌العمل خارجی نسبت به این مطلب ایجاد کردن، دیگر اینجا خدا می‌داند چه خواهد شد خدا می‌داند چه خواهد شد.

تمام دوئیت‌هایی که در دنیا اتفاق می‌افتد همه بر اساس همین قضیه است تمام قتل‌هایی که در دنیا اتفاق می‌افتد بر همین اساس است تمام دشمنی‌هایی که بین افراد و بین اشخاص است بر اساس این مسئله است یعنی واقعاً، واقعاً اگر یک جامعه‌ای به عنوان یک دستور کلی از فردا بیاید این مطلب را، همه ها، نه اینکه بعضی‌ها انجام بدهند بعضی‌ها انجام ندهند آن وقت او سرش کلاه می‌رود دیگر، نه همه بیایند در این جامعه، این مسئله‌ی احتمال صحت را مدّ نظر قرار بدهند آن وقت می‌بینیم ارتباطات دیگر چه می‌شود صحبت‌ها دیگر بر چه محور دور می‌زند مسائل دیگر بر چه محور دور می‌زند تمام این‌ها به خاطر چه است؟ به خاطر اینکه آن شخص بر اساس مُدرکات و ذهنیات خودش و بر اساس آنچه را که به واسطه‌ی عقل ناقص و تجربه‌ی ناقص و سعه‌ی صدر ناقص و فهم ناقص خود می‌آید و به یک فردی تحمیل می‌کند می‌گوید تو اینجور هستی یعنی به عبارت دیگر می‌خواهد مقام اثبات را با مقام ثبوت تطبیق بدهد می‌خواهد بگوید اینی که من فهمیدم همینی است که در خارج هست عین همین است هیچ دست نخورده است می‌گویم آقا شاید شما در مقام اثبات اشتباه کردید شاید شما در ترتیب مقدمات اشتباه کردید شاید اشتباه کردید شاید نظر این شخص در این قضیه این‌طور

نبوده است، نه مگر می‌شود این‌طور باشد؟ چرا نمی‌شود آقا؟ چرا نمی‌شود این‌طور باشد؟ ممکن است یک شخص با همین سنّ پیری و با همین معلوماتش در یک جا اشتباه کرده است حالا ما می‌آئیم می‌گوییم نه! این از روی عمد این کار را انجام داده است مگر می‌شود یک همچین آدمی با این تجربه این را نفهمد؟ [بله] ممکن است یک وقتی نفهمد آن وقت ما می‌آئیم مسئله را می‌بریم روی عمد، وقتی که بردیم روی عمد، عکس‌العمل نشان می‌دهیم این عکس‌العمل در آنجا در فلان قضیه یک طیف وسیعی از جنجال را به پا می‌کند آن جنجال منتقل به اینجا می‌شود این جنجال منتقل به اینجا، بله همدیگر را بمباران...، شروع می‌کنند در حالی که اصل قضیه از اول، بابا این اشتباه کرد تمام شد وقتی که بگویند اشتباه کرد چه می‌شود؟ تمام می‌شود دیگر. شروع می‌کنند همدیگر را تق، توق، فلان یک ملت دو ملت می‌رود هوا! همه‌اش سر چه؟ سر یک اشتباه. این اشتباه را به جای عمد گذاشته‌ایم همین تمام شد و رفت التفات کردید.

همه همینند یعنی از نقصان ما همین است قضیه، از نقصان ما مسئله همین است که نمی‌آئیم یک مطلب را درست سر جای خودش بگذاریم آنچه را که فهمیدیم می‌آییم آن را به طرف نسبت می‌دهیم واللَه به خدا به پیغمبر قسم، من یک همچین فکری نکردم راجع به تو واللَه به خدا به پیغمبر یک همچین چیزی از درون من نگذشته است! نه گذشته است این حرف‌ها نیست! خب گذشته است که گذشته است آقا بعد می‌آییم خراب می‌کنیم زندگیمان را خراب می‌کنیم عمرمان را خراب می‌کنیم ارتباطاتمان را با افراد خراب می‌کنیم عمر خودمان را خراب می‌کنیم حیات خودمان را خراب می‌کنیم افراد را با خودمان دشمن می‌کنیم افراد را با خودمان دشمن می‌کنیم طیف خارج را با خودمان دشمن می‌کنیم چرا؟ همه به خاطر این فکر خراب. اینجاست که دستورالعمل اسلام می‌آید به فریاد انسان می‌رسد و به داد انسان می‌رسد چه است دستورالعمل؟ روایتی است از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلم که حضرت فرمود:

اگر مؤمن عمل رفیق خود را تا هفتاد مرتبه حمل به صحت کند و مرتبه‌ی هفتاد و یکم نکند در ایمانش خلل و نقص است.

ما نمی‌گوییم هفتاد مرتبه، هفتاد مرتبه باشد به جای خود! دو مرتبه یعنی دو پله، پله‌ی اول را حمل به صحت کردیم دیدم نه! این باز جوز درنمی‌آید یک پله‌ی دیگر می‌رویم جلوتر یک احتمالی، فرض کنیم این کاری که فلان کس انجام داده پسر خود ما انجام داده حمل به صحت نمی‌کردیم؟ برادر خود ما انجام می‌داد می‌کردیم دیگر؟ چرا؟ خوب هم می‌کردیم نفس خوب بلد است حمل به صحت کند چطور این قضیه اگر برای برادر ما اتفاق بیفتد خوب بلدیم توجیه کنیم، نه نشد نتوانست این کار را کرد آن کار را کرد می‌خواست این کار را انجام بدهد نه فلان این حرف‌ها، اما اگر این کار برای یک فرد دیگر اتفاق بیفتد بابا واللَه پام شکسته بود که نیامدم، دیگر بالاتر از این! نه این حرف‌ها چه است چه می‌گویی نخواستی چرا دروغ می‌گویی اصلاً نخواستی

هان؟ این درد است این درد است این مرض است این یک مرض است دیدید افراد بعضی‌ها می‌گویند فلانی دیر باور است دیر باور است واقعاً چقدر دیر باوری خوب است دیر باور یعنی چه؟ یعنی هرچه را که می‌شنود فوراً قبول نمی‌کند این درست است باید هِی تکرار شود هی مسئله تکرار بشود هی چیز بشود بعضی‌ها نه! زودباورند هر کی هرچه بگوید می‌پذیرد انگار فقط این نشسته است به عنوان ضبط صوت، چه می‌آید ضبط کند صحت و سقم هیچ!

انگار نه انگار، راجع به صحت قضیه، راجع به فساد قضیه! بابا یک خورده پنج دقیقه پنج دقیقه فکر کن، پنج دقیقه تأمل کن شاید فکرش اشتباه بوده عوضی فهمیده این مطلب را گفته است با یک معذرت خواهی تمام می‌شود ببخشید این تمام می‌شود قضیه، پس بنابراین این خیلی مسأله‌ی مهمی است ها.

این را خدمت رفقا عرض کنم یکی از مهمترین مسائل سلوکی و مهمترین مسائل رشد و تکاملی نفس، در مرتبه‌ی سیر و سلوک رعایت همین نکته است رعایت این نکته که انسان یک نفسی داشته باشد ـ می‌تواند مشکل است ولی می‌تواند این مسئله در افراد مختلف مختلف است ولی می‌تواند ـ یک نفسی داشته باشد، عادت بدهد خودش را، یک خورده در یک قضیه اگر عادت داد در قضیه‌ی دوّم هم سعی بیشتر، توفیق بیشتر در قضیه تا بعد به یک جا می‌رسد که این حالت حُسن ظن و حسن نظر را نسبت به همه‌ی افراد اِعمال می‌کند یعنی نفس او می‌آید این جنبه را اِعمال می‌کند نسبت به همه، همسایه‌اش باشد حسن نظر دارد شریکش باشد شریک دکان و مغازه حسن نظر دارد یعنی بنا را بر حسن نظر می‌گذارد تا وقتی که قطعاً خلافش ثابت بشود آن وقت آن موقع دیگر تصمیم مقتضی را بگیرد ولی این اساس حُسن نظر را بر این پایه می‌گذارد لذا داریم امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسائل خانواده فرمودند که:

مسائل عائله و خانواده دو سومش بر ندیدن است، اصلاً نبینی.

زن یک کاری کرده است شوهر هم فهمیده است اصلاً نبیند. شوهر یک کاری کرده است زن فهمیده است اصلاً نبیند، آن یک سومش هم بر اغماض است بر عفو است یعنی دو سومش را بگذار بر ندیدن آن یک سومش را که دیگر چاره ندارد و قضیه دیگر روشن است و دیگر نمی‌شنود آن را هم بگذار به بخشش، خب ببخشش پس دیگر چه می‌شود؟ هیچی آخر این تمام می‌شود دیگر، دو سوم را نبین یک سوم را هم ببخش خب مسئله حل است. ما نه! اینجا چطور آنجا چطور آنجا چطور آنجا چطور کار نکرده را می‌آورند به آدم می‌گویند کردی برو ببینم! بابا پیغمبر می‌گوید اگر کرده بگو نکرده است بالاتر از این، حالا کار نکرده را، نه! می‌گوید تو کردی اصلاً تو نیتت این است فلان این است تو اصلاً...! مشخص است این زندگی دوام پیدا نمی‌کند این شراکت دوام پیدا نمی‌کند این ارتباط رفاقت دوام پیدا نمی‌کند دیگر دوام ندارد تمام می‌شود قضیه.

پس بنابراین اولین مطلب و مهم‌ترین قضیه در سیر و در راه این است که انسان نفس خود را به نحوی

عادت بدهد ـ شما به فکر این نباشید که دیگران بیایند انجام بدهند نه خودمان از خودمان شروع کنیم ـ نفس خود را به نحوی عادت بدهد که مسئله‌ی حسن ظن برقرار باشد.

یک مجلسی چند سال پیش در یک جا اتفاق افتاد یک جریانی در آن مجلس شد، افرادی که متصدی آن قضیه بودند افرادی بودند که خب چندان سر آشتی با ما نداشتند و خلاصه مسائلی بود، من در قم بودم این شخص آمد [و] گفت آقا ما در این مجلس شرکت کردیم و یک همچین قضیه‌ای انجام شد و یک همچین حرفی زده شد من فوراً گفتم خب شاید حرف توجیه داشته باشد توجیحش به این است که منظور این شخص که آمده این حرف را زده منظورش در اینجا این است او یک فکری کرد و گفت بد توجیهی نیست ولی آیا نظر او هم همین بوده است؟ گفتم خب حالا بگو همین بوده است حالا چون او دشمن هست ما بگوییم نه آن است؟ نه عیب ندارد وقتی ما می‌توانیم حتی کار یک شخصی که مخالف است حمل به صحت کنیم خب چرا نکنیم؟ این حمل صحت فقط مگر برای دوست باید باشد؟ این کار قابل توجیه است بسم اللَه، بسم اللَه، حالا اگر این توجیه صحیحی داشت خب شما راهِ به خطا نرفتید و اگر توجیه نداشت چیزی از شما کم نشده است، آن خودش می‌داند و حساب خودش که آمده یک همچین حرفی را زده است.

یک وقتی مطلب توجیه‌بردار نیست و مسئله یقینی است خب اینجا باید انسان طبق تکلیف عمل کند یک وقتی یک مطلبی هست این قابل توجیه است وقتی قابل توجیه هست و انسان می‌تواند بگوید شاید نظر این شخص در بیان این قضیه این‌طور بوده است خب بیاییم توجیه کنیم. حداقل اقل این مسئله حداقلش این است که نفس انسان یک قدم آمده است جلو، این حداقلش است یعنی نفس انسان یک مرتبه از مرتبه‌ی بهیمیّت و از مرتبه‌ی دنائت و از مرتبه‌ی تنزل آمده خودش را بالا کشانده است، این حالت را نسبت به مخالف خود در دلش ایجاد کرده است اگر شما بیایید کار دوست را حمل به صحت بکنید کاری نکردید چون محبت می‌آید خودش توجیه می‌کند خودش توجیه می‌سازد؛ خب **حُبُ الشیئ یعمی و یُصم**[1] وقتی شما کسی را دوست داشته باشید دیگر معایب او در نظر شما جلوه نمی‌کند معایب او کمرنگ می‌شود کمرنگ می‌شود.

آقا آمده یک همچین کاری کرده، عجب، خب حالا شاید نظرش این بوده است نه آقا حالا مسئله‌ای نیست حالا اگر کمتر از این را یک مخالفش کرده بود آقا می‌کندش یک پیراهن عثمانی دیگر! حداقل، اقل مسئله این است که نفس را یک قدم و یک پله از عالم انانیت و محوریت و خودیت به سمت توحید و وحدت آوردیم یک قدم جلو آوردیم آن جنبه‌ی عمومیّت و کلیّت را آوردی در اینجا نسبت به دوست و دشمن تعمیم دادی این حداقل است و این کم فایده‌ای نیست کم فایده‌ای نیست.

---

[1] حدیث پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله که مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۲ به این لفظ روایت کرده است: حُبُّکَ الشَّیءَ یُعْمِی و یُصِمُّ. به نقل از تعلیقه امام شناسی

خب ببینم خدا اگر بخواهد یک نفس را رشد بدهد چطوری رشد می‌دهد؟ همین‌طوری صبح از خواب پا می‌شوی می‌گویی نفس رشد کرده است؟ همین قضایا را پیش می‌آورد همین مطالب روزمره را پیش می‌آورد یک حرف از فلان کس می‌آورد به شما می‌زند عکس‌العمل شما در قبال این قضیه یا تنزّل است یا ارتفاع و صعود. پس هیچی همین صبح بلند می‌شویم دو پله رفتیم بالا فردا دو پله‌ی دیگر! نه آقا این خبرها نیست همین مسائل روزمرّه همین قضایایی که می‌بینید همین جریاناتی که در منزل و در خارج منزل، رفیق، دوست، شریک، بالا، پایین، این طرف، همه‌ی این‌ها، آن نحوه‌ی مسئله و ارتباطی [است] که انسان ایجاد می‌کند با این قضیه، آن نحوه‌ی ارتباط را اسمش را می‌گذارند سلوک، همین، سلوک یعنی همین. سلوک یعنی شما ارتباطتان را با حوادث و پدیده‌های خارج از خودتان منطقی و تصحیح کنید این عبارت است از سلوک. از من به شما نه سلوک ذکر است نه سلوک نماز شب است نه سلوک ورد است نه سلوک قرآن است نه سلوک ادعا است نه مسجد رفتن است نه حسینیه رفتن است هیچ کدام این‌ها نیست.

سلوک همینی است که من گفتم، تصحیح منطقی روابط انسان با پدیده‌هایی که خارج از وجود خودش سر می‌زند این عبارت است از سلوک؛ ده درصد قضیه را این چیزهایی که گفتم تشکیل می‌دهد ده درصد، پنج درصد. شما صد سال نماز شب بخوانید فردا یک سیلی ناحق در گوش کسی بزنید تمام ثواب‌های نماز شبتان همه رفته است، همه‌اش رفته است بر هوا، شما صد سال روزه بگیرید صد سال لا اله الا اللَه بگویید یک سوء ظن نسبت به مؤمن، تمام آن‌ها را بر باد می‌دهد همه را بر باد می‌دهد یک بی‌احترامی نسبت به بزرگ‌تر، همه‌ی آن‌ها را بر باد می‌دهد یک حق را ناحق کردن همه‌ی آن‌ها را بر باد می‌دهد ولی ما نه! فقط تنها چیزی که در نظرمان نیست همین یک قلم است هر کاری دلمان بخواهد می‌کنیم، بودند ها! هر کاری دلمان می‌خواهد می‌کنیم هر غش در معامله که می‌کنیم هر حرفی را می‌زنیم پشت سر مردم هرچه بخواهیم می‌گوییم همه کار می‌کنیم بعد هم شب می‌رویم یا اللَه یا اللَه می‌گوییم.

دعای جوشن می‌خوانیم، شب‌های ماه رمضان چه می‌کنیم فلان می‌کنیم چه می‌کنیم دعا که کاری ندارد مایه برنمی‌دارد شما ضبط را هم باز کنید دعا می‌خواند تا آخر، یک باطری بگذارید در ضبط یک ساعت برایتان دعا می‌خواند و دلمان را خوش می‌کنیم! این‌ها بودند ها.

بنده خودم شاهد بودم، در دوران طفولیت که با مرحوم پدرمان بودیم خودِ من شاهد بودم که همان افرادی که شب‌ها جلسه داشتند حافظ می‌خواندند دعای جوشن می‌خواندند با هم **سبحانک یا لا اله الا انت الغوث الغوث** فلان، روضه می‌خواندند مجلس داشتند سفره می‌انداختند امشب منزل آقای فلان، شب چهارشنبه منزل آقای مهندس فلان، شب جمعه منزل آقای دکتر فلان، شب چه بیایید بروید، فلان، این حرف‌ها، همین‌ها برای یک خط تلفن که این شریک بردارد یا آن شریک بردارد داشتند به جان هم می‌افتادند و قتل اتفاق

می‌افتاد یک خط تلفن که این دکان بردارد یا این؟ این که با چشممان دیدیم چرا؟ چون خیال کرده بودند فقط سلوک حافظ خواندن است چون خیال کرده بودند فقط این است که بیا الغوث و الغوث تمام شد، شش دانگ بهشت هم خریدی، خریدی و رفتی.

همین نصارا یکی از کارهایی که می‌کنند این است که در طول هفته هر کاری که دلشان می‌خواهد انجام می‌دهند، در طول هفته، روز یکشنبه می‌روند، می‌روند داخل یک اطاق، ما در همین سفر تابستان که رفتیم یک جایی بود رفتیم در یک کلیسایی، خیلی... گفته‌ام خدمت رفقا، کلیسای عجیبی بود یکی از این رفقا که همراهمان بود گفتم برو تو این اطاق ببینیم کارهایی که این هفته کردی گفتم برو از کارهایی که این هفته کردی توبه کن تا اینکه پاک شوی! آن جلو هم چیز بود اتفاقاً روز یکشنبه هم رفتیم منتهی آنها جلو بودند و خلاصه مراسمشان خیلی مراسم عالی بود ما نمی‌توانستیم برویم جلو، خیلی عالی بود ما همان عقب عقب ها، ما را که راه نمی‌دادند، ما عقب عقب ها گناهانمان را پاک می‌کردیم تو همین... یکدانه صندوق است می‌گذارند ـ این بزرگ‌ترین کلیسای دنیا بود همان‌طور که خدمت رفقا یک‌دفعه عرض کردم که در یکی از شهرهای ساحل عاج بود یائُو سُکْرُ در آنجا یکدانه قفسه مثل کمد می‌ماند می‌گذارند می‌نشیند، جناب کشیش هم می‌رود آن بقل یک صندلی هم آنجاست می‌نشیند، از تو پنجره‌ی کنار ایشان صدای او را می‌شنود خلاصه یک پولی هم رد و بدل می‌کنند حالا بسته به میزان لغزش‌هایی است که در این یک هفته کرده است. گاهی اوقات لغزش‌ها خیلی زیاد است دلار بیشتر می‌برد گاهی اوقات کم است با چند سنت هم مسئله حل و فصل می‌شود، گاهی اوقات خود کشیش کمک می‌کند زودتر گناه را پاک می‌کند! خلاصه مشکل حل می‌شود خب ما مسلمان‌ها متأسفانه نداریم ما نمی‌دانیم چه کار کنیم؟ خلاصه چه جوری گناهانمان را به این کیفیت پاک کنیم.

این جنبه، این جهتی که انسان در این مسئله دارد این برای حال نفسانی خودش مفید است که بیخود نیاید و نسبت به یک شخص آنچه را که در ذهنش ابتداءاً عبور می‌کند نیاید بر او تثبیت کند لذا در روایت داریم وقتی که یک قضیه‌ای به شما ارجاع می‌شود نسبت به آن قضیه قضاوت نکنید یک خورده فکر کنید یک ساعتی فکر کنید چون آن مطالبی که ابتدا نقل شده است یک ذهنیت ابتدائی در ما به وجود می‌آورد اما وقتی که انسان یک قدری بگذارد بگذرد یک یک ساعتی مرور کند، حرف‌ها را مرور کند می‌بیند آن شدّت و حدّت اوّل ندارد، می‌شود جمع کرد بین این حرف بین آن حرف، یک قدری از آن مسئله کم می‌شود.

یکی از رفقا نقل می‌کرد می‌گفت: ما یک اختلافی پیدا کردیم با بعضی از این عیالاتمان، خلاصه در جایی بودیم و بلند شدیم تق، توق، تاق، توق بلند شویم برویم پیش آقا، بزنیم و تمام کنیم و خلاصه دیگر...، خب رفتیم در زدیم و وارد منزل شدیم و خلاصه هم توپ آن پُر هم توپ این و هر دو با هم با تمام توان تمام اسلحه‌ها را آماده کرده، موشک‌ها را همه را بسته که همین که جلوی آقا می‌رسیم قبل از اینکه آقا شروع کند

شروع کنیم به هم شلیک کردن، آقا این این را کرد نخیر آن آن را کرد و فلان! خب نشستیم همین که آقا آمدند و یک نگاه به ما کردند گفتند امروز من صحبت نمی‌کنم بروید فردا بیایید هیچی!

گفت آقا ما بلند شدیم دست از پا درازتر، سرمان را انداختیم پائین و رفتیم، هیچی آقا همان شب قضیه حل شد، دیگر به فردا نکشید. فردا که آمدیم پیش آقا، آقا می‌دانی چه فرمودند؟ گفتند من تا آمدم به شما نگاه کردم دیدم شما حرف نمی‌پذیرید حالت شما حالتی است که حرف قبول نمی‌کند نفس در مقام تهاجم است نه در مقام پذیرش و استفهام، در مقام تهاجم است اگر آقا بگوید حق با آن است چه آقا می‌گویید حق با آن است؟ این حرف‌ها چه است؟ این این‌طوری کرده است آن آنجوری...! آن هم اگر بگوید حق با این است، آقا این حرف‌ها چه است؟ این فلان کرده است! دیدم فایده ندارد حرف زدن و نصیحت کردن، گفتم بروید یعنی همین که بروید هم خودش حرف است دیگر، شخص به خودش می‌آید برای چه گفت بروید؟ برای چه چیز کرد؟ هان؟ بروید اما وقتی می‌روند یک خورده می‌نشینند با هم، این می‌نشیند تو اطاق خودش، این هم می‌نشیند تو اطاق خودش، شروع می‌کنند بررسی کردن، خب حالا آن کرد ولی خب ما نمی‌بایست آن کار را بکنیم آن هم این کار را کرد خب نبایست، چرا اینجوری شد چرا آن جوری؟ هیچی یک خورده یک ساعت می‌گذرد دو ساعت می‌گذرد بعد کم‌کم مشکل حل می‌شود آن وقت فردا که می‌روند پیش آقا، نفس نفس چه است؟ پذیرا است فردا نفس یک نفسی است که قبول می‌کند بعد آقا دیگر می‌تواند شروع کند به نصیحت کردن، آقا شما این کار را بکنید شما هم این کار را بکنید شما هم این کار را بکنید مشکلتان، مسئله‌تان چه است؟ درست می‌شود. پس این یک مسئله‌ی خیلی مهم [ی] است در زندگی که ما نیاییم در همان وهله‌ی اول و در همان وقت اول و در آن موقعیّت اول تمام آن مطلب را به هم دور بزنیم و همه را در هم گره بزنیم و چه کار کنیم؟ نتیجه بگیریم. صبر کنیم با تأمل و با تأنی و خدا هم چه؟ کمک می‌کند خدا کمک می‌کند در اینجا. ممکن است آن شخص این را نداشته باشد.

حالا حضرت سجاد می‌فرمایند خدایا من یقین دارم تو از درون من خبر داری این را می‌دانم اینجا هم که دیگر شک نیست اگر ما به همه شک کنیم به خدا که دیگر نمی‌توانیم شک کنیم خدا هم آیا ممکن است خلاف آنچه که در درون ما است بداند؟ خدا که خودش در قرآن می‌گوید عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ أَحَداً [1] خدا عالم الغیب است و هیچ کس را بر غیب خودش آگاه نمی‌کند فقط رسول خود را بر این مسئله آگاه می‌کند این کسی که فرستاده‌ی اوست إِلاّ مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً [2] رسول آن کسی است که پشت و جلوی او با رصد وجود دارد رصد یعنی جایی که محل اطلاع است سایت است دیدید

---

[1] سوره جن (۷۲) آیه ۲۶.

[2] سوره جن (۷۲) آیه ۲۷.

سایت درست می‌کنند و می‌بینند. دید، محل دید است یعنی رسول وقتی که یک حرکتی می‌کند همراه با رصد و همراه با دید، حرکت می‌کند پس اگر قرار باشد کسی از ضمیر ما و از مکنون خاطر ما مطلع باشد آن چه است؟ آن عبارت است از خدا، خدا دیگر می‌داند توی چنته‌ی ما چه است؟ اگر کلک بزنیم آن خبر دارد بیاییم با خدا یکی راست باشیم اگر با هر کسی کلک زدیم تا به حال، بالأخره یک درصد، دو درصد، سی درصد اما وقتی می‌رویم به طرف خدا، دیگر چیزی برای خودمان نگذاریم با خدا دیگر رو راست باشیم وقتی که می‌گوییم خدایا بیا ما را درست کن راست بگوییم خدایا بیا درست کن، نگوییم خدایا بیا درست کن اما آنی که من می‌خواهم ها، آنجوری درآید این کلک زدن به خدا است وقتی می‌گوییم خدایا واقعاً بیا دست ما را بگیر، نیاییم کلک بزنیم به خدا. خدا بگوید چه؟ دستت را بگیرم؟ برو این کار را انجام بده بارک اللَه، مگر تو نمی‌خواهی من دستت را بگیرم؟ چرا این کار را انجام نمی‌دهی؟ می‌گوییم نه خدایا بیا دستم را بگیر اما من هم این کار را انجام نمی‌دهم این می‌شود چه؟ این می‌شود کلک زدن به خدا، خدا که می‌داند توی چنته‌ی ما چه است خدا که می‌داند ما نمی‌توانیم قبول کنیم خدا که می‌داند ما می‌خواهیم از زیرش در برویم خدا که این‌ها را می‌داند.

ولی حضرت سجاد در اینجا در عین حال خودش را هم دارد معرفی می‌کند، می‌گوید خدایا تو می‌دانی که در قلب من چه می‌گذرد و می‌دانم **أن لا رب لی غیرک** هیچ پروردگار و ربّی غیر از تو ندارم این کاش ما هم همین‌طور بودیم ای کاش این در وجود ما بود که **لا رب لی غیر**کاست ولی اینجوری نیست در وجود ما، در وجود ما آنقدر ارباب است، برادر ما رب است پشت و پناه ما، پدر ما رب است، فلان کس حرف بزند ما پدرمان است، برادرمان است، خواهرمان است، قوم و خویشمان است فلان کس‌ها هستند، روی این برنامه می‌چینم اگر این‌طور شد آن کار را می‌کنیم اگر آن‌طور شد آن کار را می‌کنیم فلان کس هوای ما را دارد خب تو اگر [با] آن‌ها هم نبودی با خدا اینجوری حرف می‌زدی؟ اگر آن‌ها را نداشتی اگر فلان رابطه را نداشتی با خدا این‌طوری حرف می‌زدی؟ هان؟ یا نه؟ بیا درست فکر کن یک‌دفعه می‌بینی خدا آمد ها! چنان گذاشت توی کاسه‌ی من و سرکار که تمام آن روابطی که در نظرمان بود همه‌ی این‌ها شد حباب، همه‌ی این‌ها شد بی‌اثر. یکی از آن افرادی که مورد اعتماد ما بود دیگر به ما توجهی اصلاً [نکرد] ارزش این که سرش را هم به طرف شما برگرداند نداد، این‌قدر فقط سرش را برگرداند بگوید با شما کاری ندارم، گذاشت رفت ما این‌ها را تجربه کردیم ها، بنده یکی تجربه کردم، اصلاً انگار نه انگار که بین این حقیر، مسکین، سراپا تقصیر و آن شخص، پانزده سال سابقه رفاقت بوده آن هم چه رفاقتی انگار نه انگار یک همچین کسی به نام جناب طهرانی وجود دارد در دنیا، صاف آمد خدا به ما نشان داد.

گفت این اربابٌ متفرّقون همین أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اَللّٰهُ اَلْواحِدُ اَلْقَهّارُ[1] أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ نه اینکه خدایان، آن یک معنای آیه است. یزدان و اهرمن و خدای باران و خدای خورشید و خدای برف و خدای آتش و... نه خدا در اینجا دارد می‌گوید أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ آن‌هایی که در ذهنت درست کردی روابطی که در ذهن درست کردی برای هر کدام یک خدا درست کردی آمدی ذهن خودت را از این خدایان پر کردی از این توجهات پر کردی به جای اینکه در کارت صبح از منزل می‌آیی بیرون، فقط امیدت به من باشد فقط این باشد، الآن به دفتر فلان آقا می‌روم به جای اینکه در فلان کارت فقط توجهت به من باشد فلان کس هوای من را دارد به جای اینکه در کارت فقط خدا را در نظر بگیری من فلان قوم و خویشم اگر این قضیه اتفاق بیفتد پشت و پناه من است! بیچاره‌ی بدبخت این‌ها همه در فعل خود وابسته‌ی به غیرند این‌ها استقلال ندارند همین آقا فردا می‌آید تا ببیند یک قضیه‌ای اتفاق افتاده است تا بیاید ببیند یک مسئله‌ای اتفاق افتاده، عجیب آقا عجیب عجیب خیلی عجیب است!

یک موردی، خب ما از باب اینکه بعضی از مسائل و اختلافاتی بود مورد مشورت و این‌ها قرار می‌گرفتیم، حدود چند سال پیش یک موردی بود سه، چهار سال پیش بود من مورد مشورت قرار گرفتم وقتی که متوجه مسئله شدم، آن شخصی که خب متوجه شدم اشکال کجاست و این‌ها، آمدم نصیحت [ش] کردم، گفتم آخر خانم شما که این مطلب را انجام می‌دهید به امید این، به امید فلان، تمام این‌ها در ذهن شما تخیّل است همه خیال است همه‌ی این‌ها خیال است شما فقط خودت هستید و تمام این‌ها شما را برای خودشان می‌خواهند و اگر قرار باشد [که] امر دائر باشد بین منفعت و بین ضرری که متوجّه به آن‌ها هست شما را کنار می‌گذارند شما روی مطالب توجه نکنید این خانم به خرجش نرفت، نرفت و نرفت بالأخره مسئله متارکه شد تمام شد دو ماه نشد دو ماه نشد همان زنی که خود او توطئه می‌کرد و [به] این مطالب خلاف القائ می‌کرد خود آن زن این را در منزلش راه نداد یعنی وقتی که این زنگ زده بود که این چیز بکند آن‌ها چیز نکردند بعد متوجه شده بود نه این‌ها در منزل بودند و در را باز نکرده بودند، همین.

حالا زده است توی سرش، دیگر تمام شده است قضیه، دیگر فایده‌ای دیگر ندارد، می‌بینید، دو ماه نکشید چقدر باید آدم اینقدر نفهم باشد چقدر آدم باید اینقدر چیز باشد صبح تا شب ما داریم تجربه می‌کنیم هزارتا داریم مسئله می‌بینیم ولی باز متوجه نمی‌شویم که آقا این‌ها همه ارباب متفرقونند، این رَبّ‌ها در آن تفرقه است بنای این ارباب اصلاً بر تفرقه است بنای این ارباب بر اجتماع نیست زاد و ولدشان روی تفرقه و اختلاف است حیاتشان بر تفرقه و اختلاف است چون دنیا است دیگر، هوای این را دارد دارد تا وقتی که احساس بکند

[1] سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۹.

وجود این دیگر برای این ضرر دارد، صاف می‌گذارد کنار، بدون کمترین تأملی. خب آدم چه کار کند؟ همین‌طور می‌ماند با دست خودش چاه را برای خودش کنده است.

لذا خدا می‌فرماید: ﴿أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ﴾ این اربابی که همه تفرقه دارند حیات آن‌ها بر اساس تکثر است یا ﴿أَمِ اَللّٰهُ اَلْوٰاحِدُ﴾ خدایی که تکثر ندارد، در ذاتش تکثر ندارد، در صفاتش تکثر ندارد، در افعالش تکثر ندارد جبرئیل هم در افعال خدا دخالت نمی‌کند آن فعل را انجام می‌دهد نه اینکه از خودش اظهار نظر کند جبرائیل هم حتی نمی‌تواند دخالت کند جبرائیل هم حتی نمی‌تواند، عزرائیل هم نمی‌تواند دخالت کند، فقط و فقط باید انجام بدهند.

یک روایتی بود خیلی وقت پیش خواندم، حالا نمی‌دانم چه مقداریش در ذهنم هست ولی به این مضمون، قضیه مربوط به نمرود بود آخر نمرود جریانش مفصل است این خیلی جریانش مفصل است حالا به اختصار آن‌طور که در نظرم هست وقتی خواست هلاک بشود آن ملائکه‌ی قهر و غضب که آمده بودند به خدا گفتند: خدایا این شخص همان کسی است که بر علیه پیغمبر تو ابراهیم قیام کرده است چه کرده است و اینقدر ظلم کرده است اینقدر چه کرده است! آیا این شخص شده است که اصلاً مورد ترحم تو قرار بگیرد؟ این شخص شده است این‌طور؟ خطاب رسید به آن ملک که آیا تو یادت نمی‌آید در آن وقتی که این در قنداق بود شیرخوار بود با پدر و مادر داشتند در دریا حرکت می‌کردند یک مرتبه کشتی این‌ها دچار طوفان شد و این‌ها، و باد آمد و این کشتی را داغان کرد و همه را شکست و یک تخته‌ای که این در روی این تخته بود ما امر کردیم بر باد که آرام گرفت و این تخته را آورد آورد در کنار ساحل، این تخته را گذاشت و بعد امر کردیم به یکی از حیوانات، آمد و شیر می‌داد به این بچه‌ی شیرخوار تا اینکه این را بزرگ کرد و گفتیم که یک کشتی که داشت حرکت می‌کرد از دریا این از دور این را می‌بینند و افراد می‌آیند نزدیک می‌شوند و این را بر می‌دارند و می‌برند و بزرگ می‌کنند در میان خودشان. این همانی است که مورد لطف ما در آن موقع قرار گرفته است

هان؟ این همان است ما اینقدر به این لطف کردیم و این آمده است الآن در مقابل ما چه می‌کند؟ دارد سرکشی می‌کند و این همانی است که وقتی خواست در مقابل حضرت ابراهیم قیام کند و برود خدای ابراهیم را در آسمان بزند ما گفتیم که یکی از ملائکه بیاید و یک ماهی را در مقابل تیر این قرار بدهد که این بنده‌ی ما ـ عجیب است ـ دل شکسته نشود از اینکه تیری که زده است حالا به هوا رفته است اقلاً ببیند یک خونی آمد پایین، یک چیز آن بالا قرار بدهد و از آن...

التفات می‌کنید یعنی رحمت و عطوفت خدا نمرود و غیر نمرود و فرعون و غیر فرعون برنمی‌دارد ما آمدیم خودمان را خراب کردیم ما آمدیم با دست خودمان بدبختی و شقاوت را برای خود خریدیم برای خدا نمرود با حضرت موسی با حضرت ابراهیم یکی است هر دو بنده هستند مگر نمرود از کجا آمده است؟ مگر

موقع تولد، نمرود در اختیارش بود که زاییده بشود مگر فرعون در اختیارش بود که زاییده بشود مگر این‌ها در اختیارشان...؟ نه این‌ها هم یکی از بندگان خدا هستند که یک سلسله‌ی علل و اسبابی این‌ها را به وجود آورده است و بعد هم بر طبق آن سلسله علل و اسباب در عالم دنیا حرکت می‌کنند آن مقدارش که مربوط به اختیار خودشان هست آن موجب شقاوت آن‌ها است آن مقداری که مربوط به اختیار آن‌ها نیست با بقیه فرقی نمی‌کند با بقیه فرقی نمی‌کند و در این زمینه ما خیلی روایات داریم اگر بخواهیم وارد این مسئله بشویم که چقدر خدا در این زمینه رحمت و عطوفت واقعاً خدا چه [کرده؟] واقعاً حکایت‌های عجیب و غریبی هست آدم واقعاً گیج می‌شود که ما این را که خیال می‌کنیم خدا به ما نگاه نمی‌کند چه دستگاه خلقتی دست به دست هم دادند تا اینکه نگذارند آسیبی به ما برسد حالا ما می‌گوییم نه! خدا که با ما کاری ندارد صدای ما را که نمی‌شنود این به خاطر نقص ماست به خاطر نقص وجودی ما است که نسبت به خدا این هستیم.

ولی امام سجاد علیه السّلام می‌فرمایند نه! خدایا تو می‌دانی که در دل من چه می‌گذرد **و یقینی بمعرفتک منی** من یقین دارم تو خوب من را می‌شناسی تو نسبت به من معرفت داری معرفتت چه است **أن لا رب لی غیرک** می‌دانی که در ضمیر من این است که من غیر از تو کسی را ندارم نه غیر از تو کسی را دارم **و لا اله الا انت** هیچ خدایی جز تو نیست **وحدک لا شریک لک** تو فقط واحدی.

این وحدتی که تو داری نه در کنار سایر وَحَدات است بلکه وحدت حقه است وحدتی است که اِثنین ندارد دو ندارد ما هر کدام برای خودمان واحدیم یک، دو، سه، چهار، هر کدام یک، یک هستیم این دو و سه و چهار و پنج و ده، تمام این‌ها همان یک است ما چیزی به نام دو نداریم چیزی به نام ده نداریم دهی وجود ندارد پنجی وجود ندارد هرچه وجود دارد در عالم یک است منتهی این یک را با یک دیگر در کنار هم می‌گذارید یک اسم جدیدی برای اینکه یک چیزی را تکرار نکنید یک اسم برای هر دو می‌آورید به جای اینکه نگویید یک، یک، یک، یک، خب چه می‌گویید؟ یک‌دفعه می‌گویید پنج‌تا، آدم که نمی‌تواند صد مرتبه بگویید یک، یک یک تا صد، چه خبر است؟ حالا هزارتا، یک اسم صد می‌آورد، دیگر در اینجا صدتا، اگر بگویند آقا در اینجا چندتا است؟ اگر عدد صد نبود می‌گفتیم یک، یک، یک، یک، تا صد تمام بشود ولی یک‌دفعه می‌گوییم صدتا، پس این صد و نود و پنج و ده، وجود خارجی ندارند آنچه که وجود خارجی دارد فقط واحد است اما واحدی است که تکرار می‌شود در اعیان تکرار می‌شود تمام این‌ها...

ما الآن یکی‌ایم اما تمام سلول‌های بدن ما همه یک هستند هر سلولی برای خودش یک است سلول بعد برای خودش یک است یک میلیون سلول می‌شود یک انگشت، ده میلیون سلول می‌شود یک دست صد میلیون سلول فرض کنید می‌شود یک آدم این‌ها همه چه هستند؟ همه یک، یک، هستند ولی یک در کنار همند ولی خدا یکی است که چیزی را نمی‌شود در کنارش گذاشت، نمی‌شود گفت خدا یک است ولی در قبال او یک

دیگر هم وجود دارد در قبال خدا چه وجود دارد؟ خدا هست یا نه؟ خب هست آیا غیر از خدا ذاتی هست که بتواند در کنار خدا قرار بگیرد؟ نه نیست. بگوییم آسمان و زمین، آسمان و زمین هم اثر خدا است نه اینکه جدای از اوست. هرچه شما در عالم فرض کنید همه اثری از آثار اوست پس دیگر برای خدا دو وجود ندارد.

الآن دست من چه است؟ این دست مَن مِن حیثُ المجموع یک است، غیر از این است؟ ولی انگشت‌های من چندتا است؟ پنج‌تا. این انگشت نسبت به این انگشت ضد این و ند است این ضد او است و مانند اوست اما این انگشت می‌تواند بگوید من در قبال این دست، خودم برای خودم یک‌ام چرا؟ چون این [انگشت] جزو این دست است این مشت یک واحد است ولی اجزاء این مشت نسبت به اجزاء دیگر قابل شمارشند ولی خود این جزء این مچ نسبت به جزء مشت، دیگر قابل شمارش نیست خب خودِ این را تشکیل می‌دهد متوجه شدید!

حالا فرق بین وحدت ـ وحدت حقّه که عبارت است از یکتائیت پروردگار ـ و بین واحد ـ که عبارت است از عدد، عدد ساری در اعیان و اعیان خارجی ـ فرق [را] متوجه شدید [که] چه است؟ ما همه یکی هستیم که آن دیگری هم مانند ما است لذا خدا می‌گوید وقتی تو سراغ بقیه می‌روی آن‌ها هم مثل توأند، تو یکی، آن‌ها هم یکی. آن هم یکی، همه یکی هستید همه با یک خصوصیاتید سراغ یک یکی برو که دو نداشته باشد سراغ یکی برو که دیگر نتواند ذات دیگر در قبال او عرض اندام کند سراغ یکی برو که در وحدت خودش غنا دارد غناء ذاتی دارد سراغ آن برو. امام سجاد علیه السّلام می‌فرماید این مطلب در وجود من هست.

خب حالا إن‌شاءاللَه دیگر فقره‌ی بعدی **اللَهمَّ أَنْتَ الْقَائِلُ وَ قَوْلُکَ حَقٌّ** اگر خدا توفیق بدهد إن‌شاءاللَه برای فردا شب.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد